

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاشد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

به سلسله نشر مقالات سابق

(مقاله بیست و ششم)

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، ۱۲ فیبروری ۲۰۰۸

اختطاف و استراق نام ها

چرا کشور "ایران" نامهای تاریخی ما را از آن خود میسازد؟؟؟

امروز صبح پگاهی بدنبال لغتی در فرهنگ فارسی - المانی "بزرگ علوی" میگذشتم که به کلمه "زابول" رسیدم. مرحوم بزرگ علوی در صفحه ۳۷۶ قاموس "فارسی - المانی" که ماحصل کار خودش و دانشمند المانی بنام Heinrich Junker میباشد و به ناحق فقط به آقای "بزرگ علوی" انتساب و شهرت یافته، به زبان المانی چنین مینگارد:

Zábol Stadt in Sistan, früher Nusratabad, Kurzwort für Sabulistan; Name eines Satmmes in Sistan

ترجمه: « "زابول" شهری در سیستان، که در سابق "نصرت آباد" یاد میگردد، مخفف "زابلستان"؛ نام یک قبیله در سیستان» (۱)

با خواندن این نکته گوشم به اصطلاح زیبای کابلی "جرنگ" (۲) کرد و با خود گفتم: یا للعجب که در پس پشت این کار، چه نیرنگها نیست که نهفته نیست؟؟؟ به یاد همان مصراع معروف حضرت حافظ شیرازی افتادم که هفت قرن پیش از امروز چه موزون و مطابق حال هموطنان امروزی خود فرمود:

تبارک الله ازین فتنه ها که در سر ماست

بزرگ علوی و هیندریش یونکر متعاقباً در شرح کلمه "زابلستان" اینطور مینویسند:

Zábolistan Gebiet in Afghanistan, Heimatland Rostams

ترجمه: « "زابلستان" منطقه ای در افغانستان، وطن رستم»
مراد از "رستم" رستم زال، رستم زاولی یا زابلی و یا رستم دستان؛ همان پهلوان و قهرمان افسانه ئی افغانستان قدیم است که فردوسی از او و کارنامه اش در شهنامه داستانها سخن گفته است.

استراق نامها و شخصیت های تاریخی (۳):

از زمان رضا شاه پهلوی - پدر محمد رضا پهلوی، "شاهنشاه آریامهر" - به بعد، که پس از تسلط چندین قرنه ترکتباران، بر کشور فارس - "ایران" بعدی - تسلط یافت و زعامت کشور را به یک خاندان "فارس تبار" تعلق داد، احساسات ناسیونالیستی و "ایرانیگری" و "ایران گرایی" در ایران موج زدن گرفت.

حکومت وقت ایران که تحت تاثیر شعور شوونیستی و فاشیستی اروپای همان زمان دست بکار گردیده بود، کوشید افتخارات تاریخی منطقه را یکسره به کشور "فارس" که اینک اسم نامناسب "ایران" را اختیار کرده بود، منحصر بسازد. از این اقدامات شوونیستی زمامداری ایران که نسل های دانشمندان آن سامان را تا به امروز درنور دیده و شدیداً متأثر ساخته است، بزرگترین صدمه و خسارت را کشور محبوب ما "افغانستان" متحمل گردید. ایرانیان با امکانات وسیع مادی و تخنیکیی که داشتند، متون قدیم و آثار بزرگان متقدم را از نو آراستند و بار بار تجدید چاپ کردند. و کاشکه این کار ایشان - که به ذات خود خدمتی بسیار بزرگ و قابل قدر هم هست - در مدار حق و حقیقت می چرخید و بر حقوق دیگران تجاوز صورت نمی گرفت. نی اینطور نبود؛ متأسفانه در طول این کارروائی و کارزار سعی بلیغ و وسیع دانشمندان و مؤلفان ناسیونالیست ایرانی متوجه این بوده، تا تمام مفاخر تاریخی منطقه را که بیشتر ایشان متعلق به کشور عزیز ما "افغانستان" است، بنام خود قلمداد نمایند. دقیقی بلخی، ابو منصور بلخی، ناصر خسرو بلخی، عنصری بلخی، ابن سینای بلخی، ابوالمؤید بلخی، ابو شکور بلخی، معروفی بلخی، خاوندشاه بلخی، خداوندگار بلخ مولانای رومی و ... همه را "ایرانی" قلمداد کردند. سنائی غزنوی و هجویری غزنوی و سید حسین غزنوی و ... را نیز "ایرانی" ساختند. پیر هرات خواجه عبدالله انصاری و جامی هروی و کمال الدین بهزاد هروی و هاتفی هروی و امیر علی شیر نوائی هروی و ... را نیز "ایرانی" کردند. ابوالفضل بیهقی (مؤلف تاریخ بیهقی) و حسن میمندی (میوندی) و ابوالفتح بُستی و ابو نصر فراهی و جبلی غرjestانی و عبدالحی گردیزی (صاحب "تاریخ گردیزی")، عطا ملک جوینی (صاحب تاریخ جهانشکا) و ... را نیز "ایرانی" تراشیدند. "سید جمال الدین افغان" را هم خود سید و نیز تمام دنیا از "افغانستان" و "افغان" میدانند، اما "تاریخ تراشان" ایرانی دو پای را در یک موزه کرده و هی داد مزندند، که ~~نه~~ "سید جمال الدین" مال "اسد آباد همدان" است و از روی "تقیه" خود را "افغانی" خوانده. ایشان با این کار خود یک شخصیت بزرگ و حکیم عالیمقام عالم اسلام را که ایرانیان نیز بخاطر انتسابش بخود صد گلو پاره میکنند، به "منافقت" متهم میسازند. بلی؛ "سید جمال الدین افغان" را "سید جمال الدین اسد آبادی" ساختند. برای منسوب ساختن سید افغان به ایران جعلیات بسیار در ایران صورت گرفته؛ از جمله تراشیدن "خاندان جمالی" و "قبرهای مربوطان سید" در همدان و جعل شجره های مسخره برای سید و خویشاوندان قریبش و غیره. و چه و چه و چه کردند و هنوز هم همی کنند!!!!

ناسیونالیستهای ایران در این مسیر کارهای دیگر و بیشتری را نیز انجام دادند و انجام داده میروند. ازین جمله یکی "تغییر نام" اماکن و شهرهاست، که ضمن آن "نامهای تاریخی" ما را جانشین "نامهای نامشهور" خود ساختند. یکی از این "استراق ها" را که طور نمونه برکشیدم، همانا نام "زابل" است که بر "نصرت آباد" گذاشته شد. البته بزرگترین "استراق نام" خود "ایران" است که در زمان رضا شاه پهلوی در سال ۱۹۳۵ عیسوی و بدون مجوز تاریخی بر کشور "فارس" نهاده شد. پوهاند احسان یار شاطر دانشمند شهیر ایران مقاله ای دارد بسیار جالب، زیر عنوان "کشور ما را فارس بنامید نه ایران" که به تاریخ ۱۸ جون ۲۰۰۶ نوشته شده و من آن را نسبت اهمیتش جنساً نقل میکنم:

« حکومت فارس در سال ۱۹۳۵ میلادی از همه کشورهایی که با آنها روابط دیپلماتیک داشت، تقاضا کرد تا پس از این فارس را به نام «ایران» یاد کنند. این تغییر نام که بر بنیاد درک نادرست ناسیونالیستی صورت گرفت، یک اشتباه بزرگ بود. گفته میشود که پیشنهاد برای این تغییر نام از جانب سفیر آن وقت فارس در جرمنی مطرح شده بود که خود سخت زیر تاثیر نازیها رفته بود. در آن زمان جرمنی در تب نژادپرستی میسوخت و خواهان بهبود روابط دوستی با کشورهای به اصطلاح «آریایی نژاد» بود. گفته میشود که برخی از دوستان جرمنی آن سفیر، او را به این متقاعد ساختند که چون با به قدرت رسیدن رضاشاه، فارس صفحهء نوینی از تاریخ خود را گشوده و خود را از زیر نفوذ شوم بریتانیا و روسیه رها ساخته است که مداخلات شان در امور ایران به خصوص در دوران زمامداری قاجارها آن کشور را فلج کرده بود، اینک بسیار درست خواهد بود که منبهد کشور فارس به نام اصلی اش یعنی «ایران» یاد شود. این نه تنها آغاز نوینی به شمار آمده و عصر جدیدی از تاریخ فارس را به جهانیان نشان خواهد داد، بلکه همچنان نژاد آریایی باشندگان آن را برجسته خواهد ساخت؛ زیرا نام «ایران» با «آریایی» قرابت و پیوند دارد و از آن اشتقاق شده است.

حکومت فارس از این تملق گویی خشنود شده و به دام جرمنها افتاد. همان بود که وزارت خارجه فارس یادداشت متحدالمالی (Circular) را به همه سفارتخانه های خارجی در تهران گسیل داشت و تقاضا کرد که منبهد آن کشور را به نام «ایران» یاد کنند. اصول دیپلوماسی ایجاب میکرد که این تقاضا برآورده شود. همان بود که نام «ایران» در مراودات رسمی دیپلماتیک و مواد خبری پا به عرصه ظهور گذاشت.

در آغاز واژه «ایران» نزد جهانیان طنین بیگانه‌ی بی داشت و بسیاری از آنها نمیتوانستند رابطه آن را با فارس درک کنند. بعضی‌ها چنین فکر میکردند که شاید «ایران» یکی از کشورهای نوبنیاد مانند عراق و اردن باشد که از فروپاشی امپراتوری عثمانی به وجود آمده است و یا کشوریست در آفریقا یا جنوب شرق آسیا که تازه استقلال خود را به دست آورده است. حتی اغلباً آن را با عراق به اشتباه می‌گرفتند که خود در زبانهای خارجی یک هویت تازه بود. نام نو کشور نتوانست پیوند نژادی و خونی فارس را با غرب نشان دهد، اگر نشان داده میتوانست هم، معلوم نبود که این کار برای فارس چه مفادی داشت. برعکس، نتیجه آن شد که اغلباً «ایران» را یک کشور عربی و یا عربی زبان می‌انگاشتند. گذشت زمان و همچنان رویدادهایی مانند اشغال کشور در سال ۱۹۴۱ توسط قوای متحدین، ملی‌سازی صنایع نفت در زمان مصدق، همه و همه، نام کشور را در عناوین مطالب خبری و مطبوعاتی جهان قرار دادند و آرام آرام نام «ایران» در مجموع پذیرفته شد و واژه «فارس» (Persia) به طور نسبی از استفاده افتاد؛ هرچند که این پروسه در بریتانیا کندتر از ایالات متحده آمریکا بود.

برگزینی نام «ایران» بدون شک اعتبار فرهنگی کشور را خساره مند ساخت و ضربه مدهشی بر منافع درازمدت آن وارد کرد. نزد تحصیلکردگان در همه جا، نام «فارس» احساسات دلپذیری را در ذهن زنده کرده و میراث فرهنگی این کشور را برجسته میسازد. در همه جا از هنرهای فارس، ادبیات فارسی، قالینهای فارس، میناتور فارس، مساجد فارس و باغهای فارس حرف زده میشود که همه اینها نشان دهنده ظرافت عمومی ذوق و فرهنگ ماست. این نیز درست است که واژه «فارس» در ذهن غربیها حوادث تاریخی مانند جنگهای فارس با یونان را زنده میسازد و هم این مطلب را به یاد می‌آورد که فارس سرزمین پادشاهی مطلق العنان و یونان مهد دموکراسی بود. حتی در این صورت نیز «فارس» تصویری از یک کشور ضعیف و عقب مانده‌ی، بلکه از یک امپراتوری پرقدرت را در اذهان زنده میسازد. این نیز به سود واژه «فارس» است که در تورات آمده است که کوروش پادشاه فارس، یهودی‌ها را از اسارت بابل نجات داد و به آنان کمک کرد تا معبد ویران شده یورشلیم را دوباره اعمار کنند.

برعکس، نام «ایران» هیچ یک از خاطرات بالا را در ذهن جهانیان زنده نمیسازد. در زبانهای دیگر، غیر از فارسی، «ایران» یک واژه میان تهی بوده و نشان دهنده کشوریست بدون گذشته یا بدون کدام فرهنگ خاص. در عصری که همه کشورها برای ایجاد تصویر یا سیمای مناسبی برای خود در جهان، پول زیادی را خرج میکنند، کشور فارس برعکس کاری کرد تا خود را از تمام شهرت و تاریخ پرغنایش محروم سازد. مقامات رسمی فارس که در سال ۱۹۳۵ میلادی این تصمیم را اتخاذ کردند، نتوانستند درک کنند که بسیاری از کشورهای دارای تاریخ کهن در زبان خودی به یک نام و در زبانهای دیگر به نامهای دیگر یاد میشوند. اگر لحظه‌ی می‌اندیشیدند، شاید درک میکردند که اگر یونان، Egypt (مصر) یا چین از دیگران مطالبه میکردند که منبع کشورهای شان را به ترتیب به نامهای هیلاس، مصر یا ژونگو یاد کنند، این کشورها افتخارات زیادی را از دست میدادند. نام «Egypt» بلافاصله خاطره در باره اهرام، خط هیروگلیف، لوحه‌ها و دیگر آثار باارزش و پردرخشش تاریخی را در اذهان زنده میسازد، درحالیکه خارج از کشورهای اسلامی، نام عربی «مصر» همان ارزشها را به یاد نمی‌آورد.

خسارات ناشی از تغییر نام کشور به هموطنان متفکر و اندیشه‌ور ما از همان آغاز معلوم بود. محمد علی فروغی، یک دانشمند با وجهه که در سال ۱۹۴۱ صدراعظم شد، این خسارات را با این جمله مشهورش خلاصه کرد: «ما با یک حرکت قلم، نام شناخته شده و مشهور را به چیزی ناآشنا مبدل کردیم.» با گذشت زمان پیامدهای ناگوار این تغییر نام هرچه آشکارتر شدند.

سرانجام، در تابستان سال ۱۹۵۹ میلادی کمیته‌ی بی برای بررسی پیشنهاد یکی از نویسندگان مبنی بر تغییر دوباره نام کشور به وجود آمد. این کمیته متشکل بود از دولتمردان و دانشمندان شهیر اعم از: سید حسن تقی زاده، یکی از مشروطه خواهان برجسته و سخنگوی سنا، علی اکبر سیاسی، رئیس افتخاری دانشگاه تهران، سناتور عیسی صادق، در گذشته وزیر آموزش و پرورش و رئیس مکتب عالی پدگوژی تهران، سناتور علی دشتی، ادیب و نویسنده شهیر و عبدالله انتظام، رئیس شرکت ملی نفت. نگارنده این سطور [داکتر احسان یارشاطر] نیز عضو آن کمیته بود. این کمیته گزارشی را برای حکومت تهیه و پیشنهاد کرد که نام کشور دوباره تغییر داده شود و از تمام کشورها خواسته شود تا

فارس را به همان نامی یاد کنند که در زبان شان در گذشته رایج بود (در انگلیسی Persia، در جرمنی Persien و از اینگونه- تبصره مترجم). حسین اعلی، وزیر دربار که ریاست آن کمیته را به عهده داشت، این پیشنهاد را به شاه تقدیم کرده و تأیید او را نیز اخذ کرد. سپس به وزارت امور خارجه وظیفه داده شد تا آن فیصله را در عمل پیاده کند. اما وزارت خارجه این کار را با دلسردی و به طور نیمبند اجرا کرد: این تقاضا را مطرح نساخت که به طور بلااستثنا آن کشور را به نام «فارس» (Persia، Persien و غیره) یاد کنند، بلکه به سفارتخانه های خارجی پیشنهاد کرد که میتوانند آن کشور را به نام عنعنوی آن یاد کنند. اما در آن زمان نام ایران نزد جهانیان تا حدودی رواج یافته و معمول شده بود. حتی برخی از ایرانیان، آنهایی که از یکسو اطلاع نداشتند که نام فارس در سراسر جهان تصور درباره یک فرهنگ پرغنا را در اذهان زنده میسازد، و ازجانب دیگر نشئه مزایای هویت اتنیکی نهفته در نام ایران، هنوز از سر شان نپریده بود، استعمال نام ایران را به خصوص در مراودات شان با خارجیها ادامه دادند. همچنان شایان یادآوری است که اصلاً نامه متحدالمال وزارت خارجه کاربرد هر دو نام یعنی «فارس» و «ایران» را اختیاری ساخت. در مطبوعات رسمی که بعد از سال ۱۹۵۹ در خود فارس به نشر میرسید، گرچه از هر دو نام استفاده میشد، با آن هم کاربرد نام «ایران» بیشتر بود.

یکی از پیامدهای بسیار ناگوار استفاده دومادار از نام «ایران» و بیگانگی آن با فارس این است که در همین تازه گیها در زبان انگلیسی برای نشان دادن زبان ما به عوض واژه «Persian» واژه «Farsi» رایج ساخته شده و معمول شده میروید. در نتیجه، شاید به زودی ما شاهد آن باشیم که پیوند میان «Persian» و «Farsi» و حتی «ایران» در عباراتی مانند «Persian poetry» (اشعار فارسی) و «Persian literature» (ادبیات فارسی) صدمه ببیند. اگر ما بر استعمال واژه «Farsi» به جای «Persian» پافشاری کنیم، آن روز چندان دور نخواهد بود که جهانیان فکر کنند که فردوسی، رومی و حافظ گویا در کدام زبان مرده سخن گفته اند، یعنی زبانی که زیباترین و دلپذیرترین بخش ادبیات جهانی در آن نوشته شده است، گویا یک زبان مرده است. اگر واژه «Persia» در زبان انگلیسی به حیث یگانه نام کشور ما باقی میماند، هیچ کسی ضرور نمیدانست که واژه ناآشنا و پرمدعای «Farsi» را به زبان انگلیسی وارد کند و به عوض واژه آشنای «Persian» به کار برد تا بر انگلیسی زبانان فضل فروشی کند که نام زبان ما «Persian» نی بلکه «Farsi» است.

ما نباید تاثیر ناگوار آن خارجیان نابلد، همان سازندگان کورسهای فارسی، دوبله کنندگان فلمها، ترجمانان، ... کارگردانان، رساله نویسان و پیروان کم صلاحیت ایرانی آنها را نادیده بگیریم که با شیفتگی در زبان انگلیسی به عوض واژه «Persian» واژه «Farsi» را به کار میبرند و با مباحثات میگویند که این زبانیست که در کشوری به نام ایران به آن حرف زده میشود و فراموش میکنند که زبانی که خیام در آن رباعی سروده است، در دوام چندین قرن زبان عمده ادبی در نیم قاره هند بود و در واقعیت امر زبان عمده ادبی و اداری در سراسر کشورهای شرقی جهان اسلام بود.

استعمال نام «ایران» برای کشور و واژه «ایرانی» برای همه آنچه که به این کشور مربوط است و تعلق دارد، همچنان نوعی سردرگمی اصطلاحی (ترمینولوژیک) را ایجاد کرده است. اصلاً واژه «ایرانی» وسعت بیشتری نسبت به واژه «فارسی» دارد و دربرگیرنده چندین زبان به شمول گُردی، پشتو، بلوچی، اُسیت (Ossetic)، فارسی، پارتی، سُغدی و همچنان بسیار زبانهای دیگر قدیمی و معاصر است. همچنان واژه «ایران زمین» به کشورهایایی اطلاق میشود که در آنها مردمان ایرانی زبان به سر میبرند و نه تنها دربرگیرنده فارس بلکه همچنان تاجکستان، افغانستان، بلوچستان و اُسیت (Ossetia) است و در زمانه های بسیار قدیم و در قرون وسطی همچنان دربرگیرنده سُغدیانه، خوارزم، پارت و غیره بود. به همین دلیل اتخاذ نام «ایران» برای کشور «فارس» مرز تفاوت میان مفاهیم مختلف را مغشوش و مبهم ساخته و نوعی سردرگمی را به میان می آورد.

اکنون ایجاب میکند که حکومت فارس از همه جهانیان تقاضای رسمی جدی تر بکند تا در مورد کشور ما و زبان ما همان نامهای عنعنوی را استعمال کنند (طور مثال در انگلیسی آن کشور را «Persia» و زبان فارسی را «Persian» بنامند- ت. مترجم). «ایران» و «Farsi» واژه های خوب و دلپذیر استند، اما تنها در زبان فارسی. در این میان تمام آنانی که زبان فارسی، تاریخ فارس و ادبیات فارسی را فرا میگیرند و آنانی که در این باره مینویسند، امریکایی استند، بریتانیایی و یا ایرانی، بهتر است منتظر

تقاضای رسمی حکومت ایران نباشند و از همین اکنون به زبان انگلیسی، کشور ما را تنها به نام «Persia» و زبان ما را تنها به نام «Persian» یاد کنند. کشور ما یا زبان ما را به نامهای دیگر یادکردن، به معنای زیان رسانیدن به شهرت کشور و فرهنگ پرغناى آن خواهد بود. این هم مضحک است که کشور ما بسیار بجا بالای آن پافشاری میکند که خلیج فارس به همان نام معروف تاریخی خود یاد شود تا بر رابطه تاریخی آن با فارس تأکید شود؛ اما همزمان زیانهای بزرگتر و مهمتر ناشی از استعمال نام «ایران» به عوض «فارس» را نادیده میگیرد. برگرفته از شماره پانزدهم مجله «میراث ایران» که در امریکا به تیراژ ۱۵ هزار نسخه به چاپ میرسد.

* اصل نوشته استاد یارشاطر در انگلیسی زیر عنوان (Communication) به نشر رسیده است که میتوان آن را «پیام» ترجمه کرد. «

این مقاله اصلاً بزبان انگلیسی نوشته شده که بعد بدست آقای "سالم سپارتک" به درى ترجمه گردیده است. نوشته استاد یار شاطر دربرگیرنده نکاتیست، که هم به سود و نیز به زیان ایرانیان تمام میشود. در این ارتباط و در تقابل به آن باید مقالات جالب و مستند استاد نامدار دیگر ایرانی بنام "پروفیسر ناصر پور پیرار" را که وقتاً فوقتاً ولى بشکل دوامدار، در پورتال "افغان جرمن آنلاین" نشر میگردند، نیز مطالعه کرد که بر جعلیات تاریخی ایرانیان یکسره خط بطلان میکشد.

بنده قاصر در همان زمان بر مقاله پوهاند یار شاطر تبصره ای نوشت، که آنرا نیز عیناً نقل میکنم:

برلین، ۲۰ جون ۲۰۰۶

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

تبصره بر نوشته پوهاند احسان یار شاطر

از مدتیست که نام کشور عزیز ما "افغانستان" خار چشم بعض کسان - و بدرجه اول "افغانستانی - خواهان" - گردیده است. اینان که با نام فاخر موجود وطن ساخته نمیتوانند، یکرنگ (پیوسته) می اندیشند و ب فکر اندر میشوند، تا از کدام طریق این ناخشنودی خود را بر زبان آرند و به کدام کارها دست یازند، تا بهانه ای درست گردد و از تبدیل نام "افغانستان" مثلاً به "خراسان"، دم زنند. کسانی ازین زمره هزاران حیف و افسوس میخورند، که چرا دولت افغانستان در سال ۱۹۳۵ هجری که رضا شاه پهلوی مجوز تبدیل نام کشورش از "فارس" به "ایران" را از حکومت وقت افغانستان تقاضا کرد، چنین "اجازه نامه" را به دولت فارس صادر کرد؟؟ افرادی ازین رسته حتی مدعی گشتند، که صدور چنین مجوزی به دولت فارس، در حد "خیانت ملی" بوده، چون بالوسیله تمام دار و ندار و افتخارات تاریخی افغانستان قدیم - اعی "خراسان" و "آریانا" - دو دسته به کشور فارس تقدیم گردید. شاعلی محمد قوی کوشان مدیر هفته نامه "امید" و داکتر پرویز کابلی - که نمیدانم نام اصلیت یا مستعار - و عده ای دیگر از همگان همگون ایشان، در صدر این ایراد گیران "افسوس خوار" قرار گرفتند.

در این که "ایران تاریخی" و به اصطلاح جناب یار شاطر "ایران زمین" تا حد زیاد به کشور ما راجع میگردد - تا به دیگران - شکی وجود ندارد. بدون مبالغه میتوان گفت که مرکز ثقل و قسمت عمده "ایران تاریخی" را کشور خود ما "افغانستان" میسازد و آثار قدمای معظم ما این نکته را به صراحت و بدرستی میرساند. اگر به "ایران فردوسی" در شاهنامه نظر افکنیم، به بلخ و غزنه و هریوه و زابل و کابل و سیستان و بست و قندهار و بامیان و تالقان و بدخشان و گوزگانان و سمنگان برمخوریم، که همه جزء لایجزای افغانستان عزیز ما میباشد؛ نه به شیراز و اصفهان و همدان و تبریز و تهران و غیرهم. در این هم نمیتوان شک کرد که قسمتهای شرقی "ایران کنونی" و قسمتی از پاکستان و تاجیکستان و ازبکستان و ترکمنستان نیز مربوط به "ایران تاریخی" میگرددند.

برای بار اول از زبان یک ایرانی دانشمند، چیزی را میخوانیم که همیشه میدانستیم و از آن کاملاً وقوف داشتیم، و آن تبدیل نام "فارس" به "ایران" در سال ۱۹۳۵ است. شاید بسا ایرانیان از این موضوع تاریخی آگاه نیستند و یا که هستند و خود را عمداً به کوچه حسن چپ میزنند، تا بالوسیله افتخارات تاریخی منطقه و خصوصاً "ایران تاریخی" را به خود و کشور خود منسوب بسازند. ایشان در واقع از التباس نام تاریخی "ایران" با نام "ایران" امروزی، سوء استفاده کرده و هرچه متعلق به منطقه - و خصوصاً به آریانا و خراسان و افغانستان - است همه را یکسره از آن خود کرده و بنام خود قلمداد نموده اند.

چقدر جالب است که یک دانشمند زبده ایران حقایق را برملا میسازد و تبدیل نام کشور خود را از "فارس" به "ایران" اشتباه بزرگ میدانند. دلیلش را نیز می آورد، که در نام "ایران" ممالک دیگری - بدرجه اول افغانستان - هم سهیم اند، و این کاریست که ایرانیان همیشه از آن ظفره رفته اند. بنا بر همین اقرار جانانه و برای کسب هویت مستقل و بلاشریک به کشورش، پیشنهاد میکند، که نام وطنش را دوباره به "فارس" برگردانند. جناب پوهاند یار شاطر، که یک دانشمند برزنده ایران است، مضمونی در زمینه به انگلیسی نوشت و این خواست خود را جداً و علناً مطرح کرد و حتی از نویسندگان ایرانی خواست، تا ازین به بعد کشور خود را "فارس" بنامند.

وقتی ترجمه مقاله ایشان را در سایت "گفتمان" خواندم، با خود گفتم که تبصره ای بر آن بنویسم و آنرا یکجا با خود مقاله استاد یار شاطر، به سایت "افغان - جرمن - آنلاین" بفرستم، بود که در رسته نوشته ها و مطالب جالب و تازه، جایش بدهند.

از خواننده محترم دعوت میکنم که مقاله پوهاند یار شاطر را، به دقت از نظر بگذرانند، تا بدانند که ادعا های کذائی، بلند بالا، همیشگی و حریصانه ایرانیان در قاپیدن و ولجه کردن افتخارات دیگران - و خصوصاً افغانستان - بر هیچ حجت و دست آویز تاریخی استوار بوده نمیتواند. خوب شد که بالأخره یک ایرانی "منصف" پیدا گشت و بر آنچه تا حال ایرانیان ادعاء می کردند، یکسره خط بطلان کشید. افغانان از این همه تطاولی که بر تاریخ و افتخارات تاریخی ایشان از طرف دانشمندان ایرانی رفته، پیوسته رنج میبردند؛ رنج میبردند ولی بنا بر عوامل مختلف - از جمله امکانات محدود مادی و تخنیکی - از خود و افتخارات تاریخی خود دفاع کرده نمیتوانستند. واقعاً چقدر رنج آور است که ایرانیان، تمام نخبگان تاریخ ما و تاریخ منطقه را بخود انتساب میدادند و میدهند. یا للعجب که التباس اسمی "ایران امروزی" با "ایران تاریخی" چنین زمینه استفاده سوء را برایشان میسر ساخته بود.

اگر سفارش پوهاند یار شاطر مقبول افتد و نام کشور "ایران" به اصل خود "فارس" برگردد، تکلیف زحمات دانشمندان آرمند ایران چه میشود - که پنجاه سال آزرگار کوشیدند، ضمن هزاران اثر مطبوع و تواریخ معجول و فرمایشی، افتخارات منطقه را به "ایران" منسوب گردانند؟؟؟؟؟ به ناچار و ناگزیر و لامحاله باید بنشینند و همه رشته و بافته "ایرانی" خود را پنبه بسازند، آنرا از نو بریسند و بتابند، تا از آن پارچه "فارسی" بیافند؛ البته به جای "پارچه ایرانی".

حوصلاً خواننده عزیز را به این سطور میخکوب نمیکنم و از شما صمیمانه میخواهم، که مقاله پروفیسر احسان یار شاطر را با دقت هر چه تمامتر، از نظر بگذرانند. **مقاله پروفیسر یار شاطر در واقع آنچه را هموطنان حریصش روی یخ نوشته بودند، یکسره زیر آفتاب گذاشت!!!!!!!**

اما یک نکته و آن اینکه : بعض وطنداران ما به شمولی آقای محمد قوی کوشان، مدیر هفده نامه "امید" ، معتقدند که ایران بر همین سیاق نام یک ولایت بزرگ خود را "خراسان" گذاشته است، تا افتخارات تاریخی "خراسان تاریخی" - "افغانستان قدیم" - را منسوب به خود بسازد. به خدمت این هموطنان عزیز خود عرض کنم، که ایالت و بگفته ایرانیان استان "خراسان" کشور فارس که در برگیر مشهد و نیشاپور و توس و غیرهم است، کدام نام جدید و حادث نیست ، بلکه از زمانه های بسیار قدیم بر همین ناحیت اطلاق میگردد. حتی در زمانی که کشور وسیع و پر جلال "خراسان" نیز وجود داشت، این منطقه بصورت خاص "خراسان" نامیده میشد. شاید بتوان گفت که یکی از نامهای معدودی را که ایرانیان به حالت سابقش نگهداشته اند، همین "خراسان" است. دلیلش هم کاملاً واضح است، چون بدین وسیله و از طریق التباس نام، میتوانند تمام افتخارات تاریخی "خراسان تاریخی" را به خود انتساب بدهند!!!!!!!

من این مختصر را نوشته و دین بس کوچکی را اداء کردم. امیدوارم و از صمیم قلب آرزو میکنم ، که هموطنان ارجمندم که به مآخذ بیشتر و وسیعتر دسترس دارند ، موضوع را بیشتر بشگافته و از روی "ترفندها" و "جعل کاری ها"ی ناسیونالیستان دو آتشفشان کشور ایران پرده بردارند. باشد که نسلهای "واقعیت بین" آینده هر دو کشور "افغانستان" و "ایران" بر حقایق دست یابند. **و من الله التوفیق**

توضیحات :

۲ - "جرنگ" (به کسرۀ دو حرف اول) اسم صوت که حکایت از صوتی نظیر آواز زنگ و ساعت کند. "گوش کسی
جرنگ کردن" یعنی "دفعتاً به کنه و اصل موضوعی دست یافتن"
۳ - "استراق" بر وزن "اقتدار" و "اکتشاف" و "امتداد" از باب "افتعال" و در معنای "دزدیدن" و "دزدیده کاری
کردن" است.